**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021006**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای روحانی در تفسیر انشاء قولی را به مشهور نسبت می‌دهند با این تعبیر که محصله هو ان الانشاء عبارة عن ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار العقلایی، بعد و همچنین می‌گویند فالانشاء هو تسبیب باللفظ الی الاعتبار العقلایی للمعنی. این یک تعبیری هست که ایشان تعبیر کرده، اگر این تفسیر به لفظش را ما به تعبیر مرحوم آقای صدر بر حرفیتش محافظت کنیم و تحفظ کنیم نتیجۀ این مطلب این است در مواردی که ما شک داریم که این انشاء ما سودبخش هست یا سودبخش نیست و اعتبار عقلایی بر این استعمال صیغ انشائیۀ ما مترتب هست و مترتب نیست انشاء بودن متوقف بر این هست که اگر واقعا مترتب باشد این جملۀ ما انشاء باشد، اگر مترتب نباشد این جملۀ ما انشاء نباشد، یعنی یک امر ثبوتی که انشاء بودن و انشاء نبودنش برای خود متکلم هم معلوم نباشد، متکلم احتمال دارد انشاء باشد واقعا، احتمال دارد انشاء نباشد، اگر این لفظ من در سلسلۀ علل تحقق آن اعتبار عقلایی قرار گرفته باشد خب این انشاء هست، اگر قرار نگرفته باشد و این که در سلسلۀ علل آن اعتبار عقلایی قرار گرفته یا قرار نگرفته این امری هست که من متکلم، من به کار برندۀ استعمال کنندۀ صیغۀ انشائی آن را نمی‌دانم ممکن است باشد، ممکن است نباشد. در حالی که ما وجدانا می‌دانیم به این شکل نیست، روی همین جهت بعدا تعبیری که ایشان تعبیر می‌کند و بیشتر روی آن تعبیر بحث را پیش می‌برد این هست که انشاء استعمال لفظ به قصد تحقق معنای اعتباری، با این تفسیر که همین مقدار که من احتمال بدهم که این استعمال صیغ انشائیۀ من سبب تحقق آن اعتبار عقلایی هست همین مقدار کافی هست که حقیقتا انشاء تحقق پیدا کند، چه واقعا آن اعتبار عقلایی بار بشود چه واقعا آن اعتبار عقلایی بار نشود، این اینجوری. طبیعتا این اشکال که لازمۀ مطلب این هست که خود استعمال کننده هم نداند انشاء کرده، انشاء نکرده امثال اینها جا ندارد. ولی اشکالات دیگری مطرح هست که آقای روحانی وارد حل آن اشکالات می‌شوند، می‌گویند جایی که من صیغه را به کار می‌برم با علم به این که اثر ندارد، در احتمال قبلی این بود که، یعنی تفسیری که ما کردیم همین که احتمال ترتب اثر بدهیم برای تحقق انشاء کافی باشد، چون قصد همین مقدار که احتمالش وجود داشته باشد قصد متمشی می‌شود. ولی اشکال این هست که تعبیرشان این هست، یلزم عدم تحقق الانشاء فی مورد الذی یعلم بعدم ترتب الاثر. و بنابراین نقض‌هایی که می‌کنند در مواردی هست که علم به عدم ترتب اثر داریم، البته یک نقض دیگری هم اینجا مطرح هست که آن نقض به این مطلب مربوط، آن هم به این حیثیت بحث مربوط نیست، علی ای تقدیر آن نقض باید پاسخ داده بشود آن این است که علی ای تقدیر طبق مبنای مشهور، انشاء باید اختصاص داشته باشد به جایی که اصلا مُنشا یک امر اعتباری باشد، ولی اگر مُنشاء یک امر حقیقی مثل تمنّی، ترجّی و طلب و اراده و سایر صفات نفسانیه باشد اینجا خب انشاء باید بگوییم معنا ندارد در حالی که اینجا جزء انشائیات شمرده می‌شود. اینجا یک نکته‌ای وجود دارد آن نکته این است که ما این نقض‌هایی را که می‌خواهیم بکنیم، این که ایشان می‌فرمایند به عنوان نقض می‌گوید این که این امور حقیقی این که می‌شود آنها را انشاء کرد این مما لا ینکر و یخفی هست و صیغی که برای بیان تمنی و ترجی و امثال اینها به کار می‌رود اینها انشاء تلقی می‌شوند اینها روشن است، مطلب چی است؟ ما دنبال چی هستیم؟ یعنی یک موقعی ما می‌گوییم که، خب آقای روحانی نهایتا این را اینجوری پاسخ می‌دهند که خب نه ملتزم نمی‌شویم، اینها انشاء نیستند. بحث سر این هست که اوّل نقض چی بوده که ما، یک موقعی می‌گوییم همۀ آقایان این را انشاء می‌دانند، یعنی یک امر وجدانی اینجا وجود دارد که ما این امر وجدانی را از مشی ادبا و علما و بزرگان کشف می‌کنیم. این که ما این را انشاء نمی‌دانیم که جواب نشد، این را همه انشاء می‌دانند، یعنی یک امر وجدانی هست که علما درک می‌کنند ما در صدد آن امر وجدانی هستیم، پس در جاهایی که علما بلا اختلاف همه‌شان این مطلب را انشاء می‌دانند باید ببینیم به چی چی انشاء می‌گویند و اصلا ما در واقع یک پدیدۀ وجدانی را که وجود دارد، یک نکته.

یک نکتۀ دیگر اینجا ببینید مرحوم آخوند در بحث مفاد طلب می‌گوید مفاد طلب، مفاد جملات طلبیه، صیغ طلبیه، طلب انشائی است نه طلب واقعی، مفاد تمنی، لیت تمنی انشائی است، مفاد ترجی، ترجی انشائی است و بنابراین در مواردی که مثلا در قرآن این واژه‌ها به کار می‌رود هم اینها تصویر می‌شود. در واقع مرحوم آخوند اینجا یک درک وجدانی دارد، آن درک وجدانی این هست که مثلا صیغۀ امر که ادبا برایش معانی مختلف گفته‌اند، نمی‌دانم طلب حقیقی، تاجیز، تسخیر، تحکم، آن معانی مختلفی که برای صیغۀ امر گفته شده مستعمل فیه‌اش ما وجدانا یک چیز می‌فهمیم، همۀ این معانی یک چیز هست، و این معانی مختلف اگر بخواهند یک چیز باشند و در کلام خالق و در کلام مخلوق هم به یک معنا به کار می‌رود یعنی درک وجدانی ما این هست که اینها اینجور نیست که اگر خدا به کار ببرد یک جور فهمیده بشود، مخلوق به کار ببرد یک جور دیگر فهمیده بشود، در یک معنای دیگری استعمال بشود، حالا آن بحث مراد تفهیمی را کنار بگذارید، آن مراد استعمالی مراد من هست، یعنی آن چیزی که ابتداء لفظ غالب برای او هست، اینها هر دویش مثل هم است، بنابراین ایشان در صدد این مطلب هست که، ببینید در واقع ما یک سری وجدانیات داریم می‌خواهیم با تحلیل هیأت انشاء آن وجدانیات خودمان را هم با همدیگر هماهنگ کنیم و باید یک گونه‌ای انشاء را تحلیل کنیم که آن وجدانیات ما هم تکلیفش روشن بشود، یکی از وجدانیات این است که حالا مرحوم آخوند این امور را در نظر دارد و برای به جهت این امور از چیزی که آقای روحانی به مشهور نسبت داده در تفسیر انشاء برکنار شده و یک تصویر دیگری را ارائه داده عرض کردم یکی این که در مواردی که طلب حقیقی باشد و مواردی که طلب حقیقی نباشد مستعمل فیه یکی است، یا در مواردی که تمنی حقیقی باشد و آن صفت حقیقی تمنی در نفس باشد یا صفت تمنی حقیقی نباشد مستعمل فیه یکی است، البته مرحوم آخوند یک نکته‌ای را می‌گوید، می‌گوید ما بحثمان سر این نیست که آیا وجود حقیقی طلب یا وجود حقیقی تمنی به عنوان شرط وضع از طرف واضع اخذ شده باشد، ممکن است اخذ شده باشد و استعمالش در مواردی که آن طلب حقیقی در نفس متکلم نباشد آن تمنی حقیقی در نفس متکلم نباشد مجاز باشد، آن یک حرف دیگر است که آیا حقیقت است، مجاز است، یا ظهور کلام در این هست که آنجا طلب ناشی از این استعمال صیغه ناشی از طلب یک وجود طلب حقیقی در نفس متکلم هست، ولی آن چیزی که ایشان رویش تکیه دارد آن این است که ذات معنا در این موارد مختلف استعمال بین جایی که طلب حقیقی در نفس متکلم باشد یا نباشد فرق نمی‌کند، در موارد صیغ ترجی و تمنی هم همینجور بین این که شخص واقعا تمنی می‌کند و جایی که واقعا تمنی نمی‌کند آنها هم یکسان است، روی همین جهت هم استعمال این واژه‌ها در کلام الله به همان معنایی هست که در کلام مخلوقات وجود دارد، این نکته باعث می‌شود که ایشان در صدد ارائۀ یک معنایی برای انشاء بربیاید که این معنا متوقف بر آن اعتبار عقلایی نباشد، در مواردی که اعتبار عقلایی هم مطرح نیست صادق باشد که ایشان تعبیرشان این هست که ایجاد المعنی باللفظ فی نفس الامر مثلا. یک نکته‌ای را قبل از این که من به ادامۀ بررسی کلام مرحوم آقای روحانی بپردازم یک نکتۀ دیگری هم مد نظر باید باشد مرحوم آخوند توضیح نمی‌دهد که این که به وسیلۀ لفظ معنا ایجاد می‌شود در نفس الامر و این ایجاد یک نحو وجودی را محقق می‌کند که این نحو وجود نه وجود خارجی است نه وجود ذهنی، چی است؟ حقیقتش چی است؟ فقط ایشان به یک نحو عدمی توضیح داده، ما لا یکون بمجرد فرض فارضٍ، یک همچین تعبیری را تعبیر کرده، ما لا یکون بمجرد فرض فارضٍ، و اساسا جوهر این وجود چی است. من تصور می‌کنم که این مطلب مرحوم آخوند درست است که ما بین دو تا استعمال فرق قائل هستیم، یک موقعی یک شخصی همینجوری در مقام شوخی همینجوری می‌گوید که به زنش من تو را طلاق دادم، یک موقعی نه انشاء می‌کند که طلاق دادم آن جایی که همینجوری فرض می‌کند که زن مطلقه هست، آیا این مجرد این که فرض می‌کند زن مطلقه هست این آن انشاء تحقق پیدا می‌کند؟ به نظر می‌رسد که بین آن پدیده‌ای که ما احساس می‌کنیم یعنی آن چیزی را که آقایان انشاء می‌دانند و بالوجدان در بعضی موارد صادق می‌بینند آن چیزی هست که در موارد فرض یک امر اعتباری تحقق ندارد، فرق است بین این که من فرض کنم که شما مالکید، مثلا من الآن فرض کنم که خودم مالک مثلا کوه‌های طلا هستم، این فرق دارد با این که من یک مالی را حیازت می‌کنم و او را برای خودم تملک می‌کنم. تملک مال برای خود که در موارد حیازت هست با تملکی که تملک فرضی، فرض می‌کنم این همۀ چیزها برای خودم باشد، بین اینها فرق است، اینها یکی نیست، آیا این چیز امر وجدانی هست که می‌بینیم، این مطلبی که مرحوم آخوند می‌فرماید که وجود انشائی به مجرد فرض فارض نیست درست است، ولی فکر می‌کنم با وجودی که این مطلب درست است که وجود انشائی در مواردی که فقط فرض فارض هست صادق نیست با این حال جوهر انشاء همان فرض است، ولی یک فرض خاص، آن فرض خاص این هست در جایی که یک امر حالا من ببینید فکر می‌کنم ما بحث را باید در دو مقام مطرح کنیم، یک مقام تحلیل انشاء در مواردی که مُنشأ ما امر اعتباری باشد، یک مقام تحلیل انشاء در مواردی که مُنشأ ما امر حقیقی باشد مثل صفت طلب، صفت تمنی و ترجی، این دو تا را از همدیگر تفکیک کنیم. حالا من در جایی که آن امر اعتباری را ما می‌خواهیم انشاء کنیم می‌خواهم عرض بکنم تا بعد ببینیم آیا در موارد امر حقیقی چجوری باید مشی کنیم. به نظر می‌رسد که انشاء در جایی هست که من خودم را نسبت به یک امر اعتباری مالکش بدانم. امر اعتباری مجرد فرض نیست، فرضی هست که، یعنی عالم اعتبار عالم فرض صرف نیست، فرضی هست که منشأ اثر باشد، ولو منشأ اثر به ادعای خودم، یک کسی که خودش را مثلا سلطان می‌داند، سلطان می‌داند اختیاردار می‌داند، خب این خودش را مالک می‌داند یعنی آن آثار را خودش بر این چیزهایش می‌خواهد بار کند، لازم نیست من اختیارداری که وجود دارد این اختیارداری، اختیارداری عقلایی باشد. ببینید بعضی چیزها در یک دایرۀ محدودی اختیارداری هست، بعضی چیزها در یک دایرۀ عامی وجود دارد، مثلا دزدها که یک مالی را می‌دزدند خودشان را کأنّ مالک این مال می‌دانند، در دایرۀ خودشان، برای خودشان هم همچین حقی قائل هستند و امثال اینها. این عالم اعتبار عقلایی که آقای روحانی مطرح می‌کند مراد اعتبار کل عقلا لازم نیست، اعتبار در یک دایرۀ خاص هم کفایت می‌کند، من از این می‌خواهم توسعه بدهم، یعنی آن که می‌خواهم مطرح کنم این نیست که می‌خواهیم بگوییم که آن سلطه‌ای که منشأ اعتبار می‌شود لازم نیست سلطه‌ای باشد که کل عقلا آن سلطه را قبول داشته باشد، ممکن است در یک دایرۀ خاص باشد، نه اصلا سلطۀ شخصی شخصی، من شخصی ممکن است بر خودم یک حقی قائل باشم و در واقع این حق قائل شدنی که من دارم ممکن است عقلا هم این حق را قائل باشند، ممکن است قائل نباشند، انشاء متوقف بر این نیست که عقلا حقی قائل باشند، نه همین که من خودم برای خودم حق قائل می‌شوم حقیقتا انشاء تحقق پیدا می‌کند و اینجا همان نکته‌ای را که مرحوم شیخ انصاری در توجیه بحث غاصب مطرح می‌کند پیش می‌آید، مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید که انشاء، یعنی من تصور می‌کنم مرحوم شیخ انصاری این بحثی که مطرح کرده که غاصب خودش را مالک فرض می‌کند، یعنی بنا می‌گذارد بر مالکیت خودش و براساس بنای بر مالکیت خودش معامله می‌کند آن براساس همین ایده هست که انشاء بر پایۀ این است که من مُنشأ برای خود من حق در این امر انشائی قائل باشم، حق ولو من مُنشأ قائل باشم، البته مرحوم شیخ انصاری شاید اصل اشکالی را که ایشان در مقام حلش هست این بحث ما نیست، بحث مرحوم شیخ انصاری این هست که کسی می‌تواند تملیک کند که مالک باشد، اصلا تملیک بدون مالکیت معنا ندارد. تملیک یعنی اعتبار اخراج شیء از ملک خود، یک شیءای را که در ملک من نیست من چجوری اعتبار اخراج از ملک بکنم؟ مرحوم شیخ در مقام جواب می‌خواهد بگوید که این اخراج ملک از ملک خود لازم نیست اعتبارش اعتبار عقلایی باشد، همین که اعتبار شخصی باشد کافی است، همین که من بنا می‌گذارم که این در ملک من هست می‌توانم انشاء کنم تملیک را، بنابراین نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این که کلام مرحوم شیخ با آن فضایی که مرحوم آقای روحانی در تبیین مسلک مشهور ترسیم کرده‌اند که در واقع ما به قصد تحقق اعتبار عقلایی لفظ را به کار می‌بریم، انشاء استعمال اللفظ بقصد تحقق معنای عقلایی هست، حالا قصد را هر معنایی بکنیم که بعدا در موردش صحبت می‌کنیم، این به نظر می‌رسد با ذهنیت مرحوم شیخ فرق دارد. ذهنیت مرحوم شیخ این نیست که اینجا در مورد غاصب اعتبار عقلایی تحقق ندارد، بنابراین بخواهد با بناگذاری غاصب بر این اعتبار عقلایی مشکل را حل کند که مشکل حل نمی‌شود، صد بار هم شما بناگذاری بکنید که مالک هستید مگر بنای عقلایی بر مالکیت شما تحقق پیدا می‌کند؟ مرحوم شیخ بر حل این مشکلی که آقای روحانی این را به عنوان پاسخ، یعنی مرحوم شیخ، مرحوم شیخ در فضای دیگری هست، فضای مرحوم شیخ این هست که تملیک فرع مالکیت است، انشاء تملیک، چون انشای تملیک انشای اخراج شیء از ملک هست، و شیءای را که در ملک نیست نمی‌توانیم انشاء کنیم خروجش را از ملک، مرحوم شیخ می‌گوید لازم نیست مالک حقیقی باشد که، همین مقدار که در عالم اعتبار نفس مُنشأ ملکش باشد کافی است، غاصب اوّل این را ملک خودش فرض می‌کند بناگذاری قلبی بر ملک خودش می‌کند و همین بناگذاری قلبی کافی هست برای این که انشاء تحقق پیدا کند، بنابراین به نظر می‌رسد که کلام مرحوم شیخ اصلا ربطی به این بحث ما نحن فیه ندارد و اصلا از خود کلام مرحوم شیخ هم برداشت می‌شود که ایشان آن مطلبی که آقای روحانی به مشهور نسبت می‌دهد را قبول ندارد، چیز دیگری را قائل هست. این را حالا داشته باشید تا بیاییم به بررسی کلام مرحوم آقای روحانی. آقای روحانی، حالا این نکته را هم اینجا تذکر بدهم، ما در همۀ مواردی که یک انشائی صورت می‌گیرد، یک نحو حقی مُنشأ برای این انشای خودش قائل هست ولو در یک، اینجور نیست که، لازم نیست حتی در جایی که من علم دارم که عقلا به این اعتبار من ترتیب اثر نمی‌دهند من خودم را اختیاردار امر خودم می‌دانم کأنّ یک امری هست مربوط به خودم و من می‌توانم در این عالم خودم این اعتبار، غیر از فرض خالی است، ببینید در جایی که من فرض می‌کنم حتی در افق نفس خودم، در عالم اعتبار خودم خودم را مالک فرض نمی‌کنم، فرض کردن مالک یعنی اعتبار مالکیت ولو جوهرا با موارد دیگر یکی است، یعنی آنها هر دو یک نوع بناگذاری قلبی است، هر دو یک نوع فرض کردن هست، ولی یک فرضی هست که من در عالم نفس خودم می‌توانم بر این فرض آثار بار کنم، یک امری هست که نمی‌توانم آثار فرض کنم. خود بچه ببینید، بچه یک موقعی یک چیزی را فرض می‌کند که مثلا این عروسک مال تو باشد، این عروسک مال تو، یک موقعی بچه این عروسک را به شخص دیگر هبه می‌کند، هر دوی اینها یک چیز هست، از جهت جوهرا، ولی یک چیزی هست که ترتب اثر را بر او در عالم نفس خودش بر این اعتبارش اعتباری هست که اثر بار می‌شود، یعنی ببینید اعتبار فرض ذی اثر، فرضی که من او را ذی اثر بدانم ولو ذی اثر دانستنش به خاطر این هست که اثر را مربوط به خودم می‌دانم نه ذی اثر عقلایی، ذی اثر شخصی، ما یک همچین تصویری فکر می‌کنم باید داشته باشیم که فرق بین اعتبار شخصی و فرض شخصی، اولا عرض می‌کنم ما در این که آقای روحانی می‌خواهد این مطلب را انکار کند حالا بعد در موردش صحبت می‌کنیم که چیزی به نام اعتبار شخصی داشته باشیم، نه ما وجدانا اعتبار شخصی داریم و این اعتبار شخصی، حالا یک نکاتی را من اینجا عرض بکنم، آقایان در بحث صیغ انشاء چند تا شرط برای صحت انشاء و ترتب اثر می‌دانند، مثلا بیع، می‌گوید اوّلا باید قصد انشاء داشته باشد، ثانیا جدیت داشته باشد، جدیت را چیزی غیر از قصد انشاء می‌دانند، این را توجه داشته باشید، نمی‌دانم اختیار باید داشته باشد، نمی‌دانم از روی رضایت و اختیار و آن قیدهایی که ذکر می‌کنند. یکی از امور جدیت هست، بنابراین در مواردی که من جدیت ندارم و شوخی می‌کنم انشاء تحقق دارد، انشاء در موارد شوخی هم تحقق دارد به تصویر آقایان، این چه شکلی است؟ بحث سر این هست که من گاهی اوقات جایی که، این را باید ببینیم از انشاء چی تصویر می‌کنند که حتی در موارد شوخی هم انشاء را صادق می‌دانند، آیا این موارد شوخی غیر از فرض فارض است؟ در حالی که ما به نظر می‌رسد وجدانا در موارد فرض گویا انشاء نیست، یعنی فرق است بین آن جایی که من فرض می‌کنم مشتری مالک مبیع باشد و جایی که حقیقتا اعتبار می‌کنم مالک بودن مشتری را، ولو این که مشتری عقلاءً شرعا مالک نشود، ولی در جایی که اثر عقلایی یا شرعی و اعتبار عقلایی و شرعی بر استعمال من بار نمی‌شود خود همین دو قسم داریم، یک قسمش مجرد فرض فارض است، یک مجردش انشاء است، آیا مواردی که آقایان می‌گویند که جدی نیست ولی انشاء هست، انشاء چی است؟ این را یک قدری برویم در کلمات فقها دقت بکنیم ببینیم چی آقایان دارند. حالا این یک مقدمه‌ای بود برای تحلیل مطالب آقای روحانی. حالا شنبه ان شاء الله این بحث آقای روحانی را ما پی می‌گیریم، من سعی می‌کنم یک مقداری مراجعه کنم به کلمات فقها، کلمات اصولیین و کلمات نحویین، این نحوی‌ها که می‌گویم اهل ادب مرادم هست، اعم از نحوی‌های رسمی و بلاغیون. اینها در بحث امر به تناسب نحوی‌ها این بحث را طرح می‌کنند، اهل ادب یک بحثی دارد فرق بین اخبار و انشاء، یک باب فی الانشاء در کتب بلاغی هست آنجا در ذیلش این بحث‌ها وجود دارد. اصولیین در همین بحث ما این بحث را دنبال می‌کنند و فقها در بحث شرائط صحت معامله به این بحث پرداختند، روی همین جهت مرحوم شیخ در مکاسب و محشیان مکاسب به این بحث پرداختند، ما حالا اینجاها را مراجعه کنیم ببینیم آیا آقایان از انشاء چی اراده کردند؟ ما آیا می‌توانیم انشاء را به گونه‌ای تصویر کنیم، یک پدیده‌ای باشد که در مواردی که طرف دارد شوخی می‌کند، جدیت ندارد، صادق باشد، به مجرد فرض فارض هم نباشد، آیا این کلام مرحوم آخوند را با آن کلام فقها می‌توانیم با همدیگر جمع کنیم یا نمی‌توانیم جمع کنیم. این را چجوری؟ من فعلا طرح سؤال می‌کنم تا ببینیم آیا می‌توانیم بین اینها هماهنگی ایجاد کنیم یا نمی‌توانیم. حالا این بحث‌ها را ملاحظه بفرمایید ما شنبه بحث را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد